سیاه ، سفید ، خاکستری

غرور

پدرم طرز فکرش قدیمی و حرف، حرف خودش بود و به سان یک فرمانده نظامی با ما برخورد می کرد.
عقاید او در باره عشق و عاشقی یکسره دستوری بود و می گفت که هیچ فرزندی نباید روی حرف پدر ومادرش حرفی زده و با این عمل گستاخانه خود،یک عمر تلاش و کوشش خستگی ناپذیر و همچنین حرمت آنان را به کلّی دریک چشم برهم زدن، بر باد بدهد.
با این که پدرم را بسیار دوست داشتم ومی دانستم که بسیار برای من زحمت کشیده است، امّا هیچگاه زیر بار حرف زور نمی رفتم و همین امر باعث اختلاف گاه و بیگاه من با او می شد.
مادرم نیز هرگز روی حرف پدرم،حرفی نمی زد و تابع محض دستورات درست و نادرست او بود.
مادرم بسیار دوست داشتنی اما برخی از اعمال نادرست او نیز به مانند پدر، برایم غیر قابل تحمّل بود. او بین ما فرق می گذاشت و برادر بزرگم را از همه ما بیشتر دوست می داشت، در محیط خانه همیشه بهترین غذا، بهترین لباس، بهترین میوه و... برای برادر بزرگم بود.
پدر و مادرم هر دو بیش از همه درمسایل مختلف خانوادگی، تنها، به نظر برادر بزرگترم توجه داشتند و هیچگاه به من و برادر کوچکم اندك توجّهی نکرده و درهیچ موضوعی حتی اگر مربوط به سرنوشت خودمان بود نظر ما را جویا نمی شدند.
امید هم دانشگاهی من پسر بسیار خوب،مودب و با خانواده ای بود و خیلی به من علاقه داشت و بارها به خواستگاری من آمد، ولی پدر و مادرم به بهانه اینکه خانواده ما از لحاظ مالی وشخصیتی از خانواده آن ها بالاتراست، با ازدواج من و او مخالفت کرده و وی را مورد تمسخر قرار می دادند.
والدین امید هر دو دارای تحصیلات عالی و کارمند بودند و در جنوب شهر زندگی می کردند ولی چون به مانند ما در شمال شهر سکونت نداشتند و اهل تجمّلات نبودند، به نظر والدین و برادر بزرگم، شخصیّت خانوادگی نداشتند.
روزگارهمچنان درحال گذر بود و تمامی ترفندهای من و امید برای جلب رضایت خانواده ها و انجام یک ازدواج دلخواه،راه به جایی نبرد و با این که من به امید بارها پیشنهاد فرار ازخانه و سپس ازدواج با یکدیگررا داده بودم، ولی او هیچگاه به این خواسته و پیشنهاد من تن در نداد و همواره با لحنی دلسوزانه به من می گفت: فرزانه جان، من هیچگاه دلم به این کار و رنجاندن خانواده ات راضی نمی شود.
به ناگاه خبر تلخ و ناگوار مرگ امید، چراغ آرزوهایم را خاموش کرد. امید در یک سانحه تصادف جان باخت و معشوق بی قرار کاخ آرزوهای خود را برای همیشه تنها گذاشت.
بعد از این ماجرا هیچ هدفی درزندگی نداشتم و از آن هنگام به بعد بارها دچار افسردگی شدید شده و در موارد مختلف در بیمارستان بستری شدم، از صبح تا پایان شب قرص های رنگارنگی می خوردم، تا شاید با به خواب رفتن برای مدّت کوتاهی هم که شده بتوانم غم یار محبوب خود را فراموش کنم.
آخرین باری که از بیمارستان ترخیص شدم،به دلیل تنفراز والدین و برادر بزرگترم در خانه دیگری با برادرکوچکترم، امیر ،روزگارناخوشایند خود را می گذراندم .
حتی پس از مرگ امیددانشگاه را رها کرده و تحصیلات خود را نیمه تمام گذاشتم.
مدت زیادی از این ماجرا نگذشته بود که من و برادرم برای رهایی از مشکلات، همدمی جز مواد نیافتیم و به دلیل طردشدن کامل از سوی خانواده و برای تأمین هزینه زندگی و مصرف مواد مورد نیاز دست به خلاف می زدیم.
چند باری به دلیل انجام جرایم مختلف من و امیر دستگیر و راهی زندان شدیم و در پرونده خود کوله باری از سوابق سیاه اندوخته بودیم.
در یکی از روزهایی که من به همراه برادرم، به داخل منزل فرد میانسالی ،برای خرید مواد رفته بودیم ، امیر با فروشنده مواد به دلیل تقاضای شرم آور او درگیر شد و او را مورد ضرب وشتم قرار داد و فرار کردیم.
بعد از مدّتی در یکی از روستاهای حومه شهر توسط پلیس شناسایی و دستگیر و راهی زندان شدیم. گویا بر اثر ضربات امیر فروشنده مواد چشمان خود را از دست داده و از هردوی ما شاکی شده بود و حالا هنوز هم تاوان غرور و خودخواهی والدین خود را پس می دهیم.

از میان خبرها

توقیف ام وی ام با بیش از ۱۱ میلیون ریال خلافی

یک دستگاه سواری ام وی ام با بیش از ۱۱ میلیون ریال خلافی توسط پلیس توقیف شد.
رئیس پلیس راهور استان گفت: ماموران پلیس راهنمایی و رانندگی شهرستان بیرجند هنگام کنترل خودروهای عبوری یک دستگاه سواری ام وی ام را به علت ارتکاب تخلف رانندگی متوقف کردند.
سرهنگ «علیرضارضایی» افزود: پس از توقف خودرو در استعلام پلاک مشخص شد این ماشین دارای ۱۱ میلیون و ۴۰۰ هزار ریال خلافی پرداخت نشده است.
وی تصریح کرد: خودرو توسط ماموران توقیف و به پارکینگ منتقل شد.

فرار ضارب موتورسوار

به گزارش «خراسان جنوبی»، روز گذشته ساعت ۱۴ خبر مصدوم شدن جوانی در یکی از کوچه های خیابان پاسداران بیرجند اعلام شد که ماموران کلانتری حوزه و گشت امداد شهرستان بیرجند در محل حاضر شدند.
بنابراین گزارش، فرد مصدوم که توسط عوامل اورژانس ۱۱۵ استان در حال درمان بود عنوان کرد که توسط فردی موتور سوار با استفاده از میلگرد مورد ضرب و شتم قرار گرفته و ضارب هم از محل متواری شده است.
این گزارش حاکی است، مجروح حادثه به بیمارستان منتقل وتحقیقات پلیس برای شناسایی ضارب و انگیزه این ضرب و شتم ادامه دارد.

طلب مالی رنگ خون گرفت

قاتل: مقتول را با چاقوی میوه خوری کشتم

علیرضا رضایی

سوم مهر ماه ۹۳ فردی در پمپ بنزین اسفدن یکی از همشهریان خود را مشاهده می کند و هنگامی که از او طلب خود را تقاضا می کند بین دو نفر درگیری لفظی به وجود می آید تا این که پای برادر فرد طلبکار هم به درگیری باز می شود و مشاجره بالا می گیرد تا این که این نزاع رنگ خون به خود می گیرد و فرد ضارب از محل فرار می کند و مرد ۴۳ ساله به مرکز درمانی اعزام می شود اما در بیمارستان به علت شدت جراحات وارده جان می بازد.
بنابراین گزارش، فرد ضارب که از صحنه می گریزد تا ۳۰ بهمن ماه ۹۳ فراری می ماند تا این که در استان بابل به چنگ قانون گرفتار می شود.
پس از دستگیری در بازپرسی های انجام شده متهم، به قتل مقتول ۴۳ ساله اعتراف می کند که در جلسات برگزار شده درباره این پرونده مادر مقتول رضایت خود را از قاتل پسرش اعلام می کند.
به گزارش «خراسان جنوبی»، آخرین جلسه رسیدگی به این پرونده روز گذشته توسط قضات شعبه اول دادگاه کیفری یک استان برگزارشد. در ابتدا همسر مقتول در جایگاه ایستاد و شکایت خود را بیان کرد.
وی گفت: روز حادثه با شوهرم بودم و برای انجام کارهای تحصیل یکی از فرزندانمان به قاین می رفتیم که جلوی پمپ بنزین از خودروی همسرم پیاده شدم و با اتوبوس های عبوری به سمت قاین حرکت کردم که در بین راه به من اطلاع دادند شوهرم در بیمارستان است. همسر مقتول نگاهی به قاتل شوهرش کرد و افزود: نمی دانم چطور دلش آمد بچه های من را یتیم کند. من از دادگاه تقاضای قصاص دارم.
در ادامه دو فرزند پسر مقتول هم درخواست قصاص قاتل پدرشان را مطرح کردند. سپس قاضی«رمضانی» متهم را به جایگاه فراخواند و ضمن تفهیم اتهام از وی خواست از خود دفاع کند.
متهم در پاسخ به درخواست قاضی مبنی بر تشریح حادثه گفت: در پمپ بنزین بودم که مقتول با چوب دستی به من مراجعه کرد و به دلیل حساب و کتابی که از قبل با او داشتم به من فحاشی کرد و وارد درگیری و مشاجره شد تا این که برادرش به او ملحق شد. من هم برای دفاع از خود به ماشین خود مراجعه کردم که نفهمیدم چطور چاقوی میوه خوری به دستم آمد و در این درگیری به مرحوم اصابت کرد.
باید بگویم من به خاطر ترس از صحنه فرار کردم. قصد کشتن کسی را هم نداشتم و از خانواده مقتول تقاضای عفو و بخشش دارم.
در ادامه قاضی گفت: نظریه پزشکی قانونی چیز دیگری می گوید و معاینه پزشکی بر روی جسد ضربه وارده با چاقوی میوه خوری را رد می کند چون چاقوی میوه خوری هنگام اصابت لا می خورد. واقعیت را بیان کنید؟
متهم پس از این صحبت گفت: چون در منطقه همه مالدار هستیم اکثراً چاقو و چوب دستی در وسایل نقلیه خود داریم و من هم با چاقوی میوه خوری این اشتباه را مرتکب شدم.
در ادامه وکیل تسخیری متهم در دفاع از موکل خود گفت: این پرونده به تحقیقات بیشتری نیاز دارداما بنا به اقرار متهم می توان نتیجه گرفت که اختلاف کوچک سر باز کرده و این جنایت هولناک رقم خورده است.
در ادامه همسر مقتول هم رو به قاضی پرونده گفت: من شاهد دارم که او با یک چاقوی بزرگ پدر بچه هایم را به قتل رسانده است چون وقتی به منزل مراجعه کرده به مادرش گفته که من (س-ک) را کشتم. آب بده چون بدبخت شدم که همان لحظه فردی در منزل متهم مشغول به کار بوده است و چاقوی خون آلود را دیده است.
قاضی بار دیگر متهم را به جایگاه فراخواند و اتهام قتل عمدی مقتول ۴۳ ساله به وسیله چاقو و زخمی کردن برادر وی را با توجه به مستندات پرونده، اقرار صریح متهم، گزارش نیروی انتظامی، گفته های شاهدان عینی و شکایت اولیای دم تفهیم و از او خواست آخرین دفاع خود را بیان کند.
متهم جوان گفت: من قصد کشتن مقتول را نداشتم و از اولیای دم تقاضای بخشش دارم.
در پایان قاضی ختم رسیدگی به پرونده را اعلام کرد و گفت: حکم پرونده در مدت قانونی اطلاع رسانی خواهد شد.
گفتنی است متهم در سال ۸۴ نیز سابقه ای در پرونده خود داشته است.

کوچه های غفلت

عشق سفر چشمانم را کور کرد

چقدر گوشی جدیدم زیبا بود ،مدت ها بود که دنبال این برند گوشی بودم تا توانستم پیدایش کنم؛ خودم را از حصار و بند ارتباطات سخت رها شده می دیدم و وارد شبکه های اجتماعی می شدم.
شیرین که از طریق شبکه های اجتماعی موبایل با فردی شیاد آشنا و با اغفال این فرد به ترکیه رفته بود روایتی تلخ از اسیر شدن در دست او را بازگو کرد و گفت:من دختری شهرستانی هستم که با ورود به دانشگاه به سرعت زرق و برق زندگی جدید مرا اسیر خود کرد .
رقابتم همیشه با دوستانم بر سر شیک پوشی و استفاده از لباس ها و وسایل مارک دار بود. اوضاع مالی مان خوب بود. خودم علاقه داشتم که در جایی درس بخوانم که کمی با خانواده فاصله داشته باشم ولی اصرارهای پدرم مانع از این شد که از خانواده دور شوم و در دانشگاه محل زندگی مان مشغول به تحصیل شدم.
سفر کردن را دوست داشتم و می خواستم طعم مستقل شدن را بچشم .با ورود به دانشگاه پسر عمه ام از من خواستگاری کرد ولی با جواب منفی مواجه شد و قید ازدواج با من را زد .
همیشه خواستگار داشتم ولی این باورم بود که باید از دوران جوانی ام بیشترین استفاده را ببرم و نمی خواستم خود را وابسته به زندگی و شوهرداری کنم.

■ **روزهای شیرین**

روزهای شیرین برایم شروع شده بود و دانشگاه بیشتر مکانی برای تفریح و ملاقات با دوستانم بود تا این که بخواهم به فکر گرفتن مدرک تحصیلی و ادامه تحصیل در رشته ای خاص باشم .
با این که بسیاری از دوستانم با پسرهای دانشگاه در ارتباط بودند ولی من همیشه سعی می کردم دختری معقول باشم و ترس از جنس مخالف و عواقب آن مرا کمی محتاط به برقراری ارتباط کرده بود . اوقاتم را وقتی که بیرون از خانه بودم با دوستانم می گذراندم و هنگامی که در خانه بودم با تلفن همراهم مشغول بودم
به ارتباطات مجازی اعتقاد چندانی نداشتم و سعی می کردم ارتباطاتم در دنیای واقعی باشد ولی محدودیت هایی برایم وجود داشت که مرا مجذوب شبکه های اجتماعی مجازی کرد. حالا تعداد فرندهایم (دوستانم) زیاد شده بود، لذت می بردم از این که مطلبی را منتشر کنم و دوستانم مطلب مرا «لایک» (تأیید) کنند.

■ **کامنت های عاشقانه**

مدتی بود که در یکی از شبکه های اجتماعی مطالبم را فردی لایک می کرد و با ارسال کامنت های (پیام ها) عاشقانه به من ابراز محبت می کرد. اوایل توجهی نداشتم و فقط تشکر می کردم ولی کم کم احساس کردم اسیر محبت ها و حرف های عاشقانه اش شده ام .
بهروز تمام وقت من را گرفته بود، ناخواسته اسیر عشق فضای مجازی شده بودم و منتظر بودم تا برایم پیامی ارسال و به من ابراز محبت کند .
در زندگی کمبودی نداشتم که بخواهم نبود محبت اطرافیان را با بهروز جبران کنم ولی عشق یا هوس بر من غالب شده بود و رفتارم دست خودم نبود .
در این شرایط کمی منزوی شده و از دوستانم فاصله گرفتم، مدام انتظار می کشیدم و به بهروز فکر می کردم تا این که ارتباط مجازی ما به تماس تلفنی منجر شد. اصلا باورم نمی شد صدایش زیبا و با احساس باشد.
بهروز می گفت در ترکیه زندگی می کند و رستوران دارد، او خود را اهل تهران معرفی کرد و گفت برای سرمایه گذاری به ترکیه آمده است و رستورانی را افتتاح کرده و درآمد خوبی دارد .
هر چه می گذشت دوری از او بیشتر مرا عذاب می داد. او را مرد آرزوهای خود می دیدم .
تحصیلاتم رو به اتمام بود و امتحاناتم را به هر سختی که بود به پایان رساندم، فکر بهروز نمی گذاشت لحظه ای آرام باشم.
با اتمام درسم تمام وقتم برای او شده بود. باورم نمی شد.
چشمانم را که باز کردم و صفحه تلفن همراهم را که دیدم مرا بهت فرا گرفت.
در پوست خود نمی گنجیدم، بهروز پیام داده بود که برای بردن من به ایران می آید. استرس عجیبی داشتم.

■ **فرار از خانه**

نمی دانستم چطور این موضوع را با خانواده ام مطرح کنم ، سخت بود و پذیرش این موضوع برای خانواده ام سخت تر.بالاخره تصمیم خودم را گرفتم و با پیشنهاد بهروز به همه چیز پشت پا زدم و قدم در راهی گذاشتم که امیدوار بودم مرا به مقصد برساند. عشق سفر به ترکیه و زندگی مرفه چشمانم را کور کرده بود. از خانه پدرم فرار کردم و با گذاشتن نامه ای با خانواده خداحافظی کردم. با خودم می گفتم مدتی که زندگی کردم و خوشبخت شدم به خانه بر می گردم و حتما پدر و مادرم مرا خواهند بخشید .
وقتی فرار کردم بهروز به من گفت که برای کاری اداری و فوری به ترکیه بازگشته است و زنی را در تهران به من معرفی کرد تا مقدمات سفر به این کشور را برایم فراهم کند.
به تهران رفتم و افسانه را که خود را خاله بهروز معرفی می کرد پیدا کردم، رفتارش با من خوب بود و مرا به منزلی در کرج برد و چند روزی در آنجا بودم.خاله بهروز می گفت چون از خانه فرار کرده ام امکان خروج قانونی از کشور وجود ندارد و باید از مرزهای زمینی و به صورت قاچاقی از کشور خارج شوم. ابتدا مخالفت کردم ولی چاره ای نداشتم، تمام پل های پشت سرم را خراب کرده بودم و راهی برای بازگشت نمی دیدم.
ماجرای رفتن برایم نگران کننده شده بود ولی به روزهای خوش و به وعده های بهروز فکر می کردم.
با سختی تمام از کشور خارج شدم و به ترکیه رفتم، تمام مشکلات را به جان خریدم تا به مرد رؤیاهایم برسم.
وقتی بهروز را دیدم تمام مشکلاتم را تمام شده دانستم چون سختی های زیادی کشیده بودم تا به او برسم. ملاقات با بهروز برایم شیرین ترین لحظه زندگی شده بود.

■ **اقامت در یک روستا**

با بهروز به یکی از روستاهای اطراف ترکیه رفتیم، او می گفت چون ورود غیرقانونی داشتم باید مدتی را در آنجا بمانم تا کارهای اقامتم را درست کند .کمی اعتراض کردم ولی برایم اهمیتی نداشت. من به هدفم رسیده بودم.
مدت زیادی نگذشت که رفتار بهروز با من عوض شد. از خانه که بیرون می رفت درها را قفل می کرد و با افرادی که حالت طبیعی نداشتند به خانه باز می گشت. رفتارش برایم توجیهی نداشت و اعتراض می کردم . آن ها راحت مشروبات الکلی مصرف می کردند و من اصلا برای بهروز اهمیتی نداشتم. از محبت های او خبری نبود و اقامتم در آن روستا طولانی شده بود.

■ **سراب**

از خانواده ام هیچ خبری نداشتم و دلم برای پدر و مادرم تنگ شده بود و می خواستم برگردم. در شبانه روز فقط چند ساعت بهروز را می دیدم و فهمیدم همه آنچه را که برایم گفته بود سرابی بیش نیست. بهروز کارگر یک رستوران در ترکیه بود. دوستانش به من تعرض می کردند ولی او کوچکترین واکنشی نشان نمی داد. هر وقت هم که اعتراض می کردم یا کتک می خوردم یا با بی اعتنایی می گفت رهایم می کند .
مرد رؤیاهایم شیطان صفتی کثیف بود که با سوء استفاده از من به اهداف شیطانی اش رسیده بود. پس از گذشت مدتی از چنگال او فرار کردم و به یکی از شهرهای ترکیه رفتم ولی نمی دانستم چه بر سر من خواهد آمد. چند روزی را در خیابان ها پرسه زدم که توسط پلیس ترکیه دستگیر شدم و از طریق پلیس بین الملل به ایران برگشتم.
پلیس مرا تحویل خانواده ام داد اما مگر می توانستم با پدر و مادرم روبه رو شوم. چند بار تصمیم گرفتم خودکشی کنم اما چهره معصوم پدر و مادر و خواهرانم مرا از این تصمیم باز می داشت .
حالا رؤیاهای زیبای من به کابوسی تلخ تبدیل شده و به جز بی آبرویی برایم چیزی باقی نمانده است. شب ها اشتباهاتم را مرور می کنم و می اندیشم که یک ارتباط ساده چه بر سر زندگی من و خانواده ام آورده است.
ارمغان هوسی پوچ و بی حاصل تن رنجور پدر و مادر و چهره شکسته من است...
سرنوشت انسان ها زود درس عبرت دیگران می شود... برگرفته از سرگذشت واقعی از زندگی (ش-م) از استان خراسان جنوبی
هادی ملک آبادی

آژیر

توقیف ۷۴ تن برنج قاچاق

رضایی- ۳ دستگاه تریلی حامل ۷۴ تن برنج قاچاق در نهبندان توقیف شد .
فرمانده انتظامی خراسان جنوبی گفت : مأموران ایست و بازرسی سهل آباد نهبندان در ۷۲ ساعت گذشته با متوقف و بازرسی کردن سه دستگاه تریلی ۷۴ تن برنج قاچاق کشف کردند .
سرهنگ «مجید شجاع» افزود: محموله برنج از مبادی مرزی شرق کشور وارد شده بود و با بارنامه های جعلی به شهرهای مرکزی کشور قاچاق می شد که با هوشیاری مأموران خودروها متوقف و بار قاچاق توقیف شد .
به گفته وی، کارشناسان ارزش بار قاچاق کشف شده را بیش از سه میلیارد ریال برآورد کردند.

۱۰۳ کیلوگرم تریاك در نهبندان کشف شد

۱۰۳ کیلوگرم تریاک در بازرسی از منزلی در شهرستان نهبندان کشف و ۲ قاچاقچی مواد مخدر توسط پلیس دستگیر شدند.
رئیس پلیس مبارزه با مواد مخدر استان گفت: با دریافت اطلاعاتی مبنی بر حمل و توزیع گسترده مواد مخدر درنهبندان اقدامات اطلاعاتی و عملیاتی در باره شناسایی و دستگیری قاچاقچیان آغاز شد .
سرهنگ «کاهنی» افزود: مأموران پلیس مبارزه با موادمخدر شهرستان نهبندان و پلیس مبارزه با مواد مخدر استان در عملیاتی مشترک با انجام اقدامات اطلاعاتی یکی از قاچاقچیان را شناسایی کردند که در عملیاتی ضربتی خودروی وی در شهرستان نهبندان متوقف شد و متهم و سرنشین دستگیر شدند .
وی ادامه داد: خودرو و مخفیگاه متهمان دستگیر شده با هماهنگی مقام قضایی بازرسی شد که ۱۰۳ کیلوگرم تریاک کشف و دو دستگاه خودرو نیز توقیف شد .
متهمان دستگیر شده با تشکیل پرونده به دادسرا اعزام شدند.

جاده مرگ جان یک نفر را در شب بارانی گرفت

ایمان- طی ۴ ساعت و نیم در جاده مرگ استان ۳ سانحه رانندگی رخ داد که مرد ۵۳ ساله ای جان باخت و ۳ نفر روانه بیمارستان شدند.
رئیس پلیس راه استان به خبرنگار ما گفت: با شروع بارندگی از بعدازظهر روز سه شنبه در محور قاین به بیرجند سه فقره سانحه رانندگی رخ داد.
سرهنگ «حسین رضایی» افزود: ساعت ۲۰ سه شنبه در کیلومتر ۲۰ محور قاین به بیرجند و در محل پیچ نیک و سراب یک دستگاه تریلر سوخت کش برای این که با یک دستگاه سواری برخورد نکند از مسیر خود منحرف شد که تخطی از سرعت مطمئن در محل پیچ و جاده لغزنده علت حادثه بود.
وی ادامه داد: ساعت ۲۲ سه شنبه شب هم در گردنه خونیک محور قاین به بیرجند واژگونی یک دستگاه تریلر تانکر اعلام شد که در این حادثه راننده تریلر به طور سطحی مصدوم شد. وی تخطی از سرعت مطمئن در پیچ جاده لغزنده را علت حادثه اعلام کرد.
وی عنوان کرد: ساعت ۳۵ دقیقه بامداد چهارشنبه نیز برخورد یک دستگاه وانت پیکان با تریلر در کیلومتر ۲۹ محور قاین به بیرجند اعلام شد که برابر اعلام کارشناس تصادف های پلیس راه در این حادثه راننده ۵۳ ساله وانت پیکان در دم جان باخت و همسر و فرزند وی مجروح و به بیمارستان شهدای قاین منتقل شدند.
سرهنگ «رضایی»، علت این حادثه را بی احتیاطی و تجاوز به چپ راننده وانت پیکان اعلام کرد.